

آنهايي که فقط به پرحرفي اکتفا نميکنند ، بلکه واقعاً مایل به تحول بزرگ بيک سبک توده‌اي هستند ، بايد واقعاً بميان مردم عادي بروند ، از آنها بياموزند ، وگرنه اين " تحول بزرگ " بجز حرف مفت چيز ديگري نخواهد بود . بعضي‌ها هستند که هر روز دم از سبک توده‌اي ميزنند ، ولي قادر نيستند دوسه جمله بزبان توده بيان کنند ! اين نشان ميدهد که آنها واقعاً خيال آسوختن از مردم عادي را ندارند ، بلکه فکر آنها هنوز بهمان محفل کوچک شان محدود است .

در جلسه حاضر جزوهای تحت عنوان « راهنمای تبلیغات » توزيع گرديده که شامل چهار متن است ، و من توصيه ميکنم که رفا آنها چندبار بخوانند .

متن اول از « تاريخ حزب کمونيست (بلشويک) اتحاد شوروي (دوره مختصر) » اخذ گرديده ، و شيوه‌اي را که لنين در تبلیغات بکار ميبرد ، بررسي ميکند . اين متن سنجمله توضيح ميدهد که لنين چگونه تراکت مينوشت :

تحت رهبري لنين "اتحاديه مبارزه براي آزادي طبقه کارگر" در پتربورگ براي نخستين بار در روسيه آميختگي سوسياليسم و جنبش کارگري را عملي مينمود . وقتي اعتصابي در يک کارخانه روي ميداد ، "اتحاديه مبارزه" که از طريق شرکت کنندگان محفل‌هاي خود بوضع کارخانجات کاملاً وارد بود ، فوراً بوسيله طبع و نشر تراکت‌ها و بيانيه‌هاي سوسياليستي عکس‌العمل نشان ميداد . اين تراکت‌ها فشاريرا که از طرف کارخانه‌داران بر کارگران وارد ميشد افشا ميکردند ، و روشي را که کارگران براي دفاع از منافع خويش بايد بکار برند ، توضيح ميدادند و مطالبات کارگران را مطرح ميساختند .

این تراکت‌ها کلیه حقایق را درباره زخم‌های سرمایه‌داری ، تیره‌روزی کارگران ، کار طاقت فرسای ۱۲ الی ۱۴ ساعته آنان در روز و بالاخره محرومیت شان را از هرگونه حقوق بیان مینمود . در همانجا درخواستهای سیاسی مناسبی نیز مطرح میشد . درست دقت کنید : "... بوضع ... کاسلاً وارد بود " !
 "... کلیه حقایق را ... بیان مینمود " !

در پایان سال ۱۸۹۴ لنین با شرکت بابوشکین کارگر ، نخستین تراکت تهییجی را از این نوع و پیامی خطاب به کارگرانی که در کارخانه سمیانیکوف در پتربورگ اعتصاب کرده بودند نگاشت . برای نوشتن تراکت بایستی با رفقائی که وضع را بیشناسند مشورت کرد . درست بر اساس چنین تحقیق و مطالعه بود که لنین چیز مینوشت و کار میکرد .

هر يك از این تراکتها روحیه کارگران را بشدت تقویت کرد . کارگران میدیدند که سوسیالیستها به آنها کمک میکنند و از ایشان دفاع مینمایند . (۵)

آیا ما با لنین موافقیم ؟ اگر جواب مثبت است ، آنوقت باید با روح لنینی کار کنیم . ما باید بشیوه او عمل کنیم نه اینکه خود را بدست سخن پردازیهای طولانی و توخالی سپرده یا بدون توجه بههدف ، در تاریکی تیر رها کنیم و خوانندگان و شنوندگان را در نظر نگیریم و یا اینکه خود را خطاناپذیر بدانیم و پرحرفی کنیم .

متن دوم از گزارش دیمیتروف به هفتمین کنگره کمینترن اقتباس گردیده است . دیمیتروف چه می گفت ؟ او میگفت :
 باید آموخت که با توده‌ها نه به زبان فرمولهای کتابی بلکه

به زبان مبارزان در راه امر توده‌ها صحبت نمود که هر کلام آنها و هر ایده آنها ، اندیشه‌ها و احساسات میلیون‌ها زحمتکش را منعکس میکند .

اگر ما نتوانیم به زبانی که برای توده‌ها قابل درک است سخن گوئیم ، هضم تصمیمات ما از طرف توده‌های وسیع غیرممکن میشود . ما هنوز خیلی از آن بدوریم که بتوانیم بطور ساده ، کنکرت ، و با استفاده از تصاویری که برای توده‌ها آشنا و قابل فهم است صحبت کنیم . ما هنوز نمیتوانیم از فرمولهای مجرد و محفوظ صرف نظر کنیم . در واقع اگر تراکتها ، روزنامه‌ها ، قطعنامه‌ها و تزه‌های ما را از نزدیک ملاحظه کنید ، خواهید دید که آنها غالباً با چنان بیان سنگینی نوشته شده‌اند که حتی کادرهای حزب ما نیز بزحمت آنها را میفهمند تا چه رسد به کارگران ساده .

خیلی خوب ، آیا دیمیتروف انگشت روی نقطه ضعف ما نگذاشته است ؟ از قرار معلوم سبک الگوسازی حزبی در کشورهای خارجی نیز نظیر چین دیده میشود ، و بدین ترتیب سخن بر سر يك بیماری معمولی است . (خنده حضار) در هر حال ما باید بیماری خود را طبق دستور رفیق دیمیتروف هرچه زودتر معالجه کنیم .

هر يك از ما باید این قاعده بدوی را بعنوان يك قانون ، قانونی بلشویکی ، تلقی کنیم : وقتی مینویسی یا حرف میزنی ، همواره بایست به کارگر ساده‌ای فکر کنی که باید تو را بفهمد ، به پیام تو ایمان پیدا کند و حاضر باشد بدنبال تو بیاید . بایست در فکر کسی باشی که برایش مینویسی و صحبت می‌کنی . (۶)

اینست آن نسخه‌ایکه کمیترن برای ما نوشته است ، نسخه‌ایکه

لازم است بدان عمل کنیم . این يك " قاعده " است !
 سومین متن که از « کلیات لوسیون » استخراج گردیده ، جوابی است
 که لوسیون درباره هنر نوشتن به هیئت تحریریه مجله « دب اکبر » (۷)
 داده است . لوسیون چه گفته است ؟ وی مجموعاً هشت قاعده برای
 نگارش فرمولبندی کرده که من در اینجا به بعضی از آنها اشاره می کنم .
 قاعده ۱ - " توجه مداوم بموضوعات متنوع ، مذاقه زیاد و

احتراز از نوشتن وقتی که چیز مهمی مشهود نیست . "
 او میگفت " توجه مداوم بموضوعات متنوع " ، نه بيك موضوع
 تنها ویا به نصف موضوع . او توصیه میکرد " مذاقه زیاد " نه
 تماشای ساده و مختصر . ولی ما چه می کنیم ؟ آیا درست عکس این
 توصیه نیست که بدان عمل می کنیم ، و بدون مشاهده چیز مهمی
 بنویشتن می پردازیم ؟

قاعده ۲ - " وقتی که چیزی برای گفتن نیست ، نباید
 برای نوشتن بخود فشار آورد . "

ولی ما چه می کنیم ؟ آیا اینطور نیست که حتی موقعیکه ذهن
 ما بکلی خالی است ، برای قلم فرسایی خود را تحت فشار قرار میدهیم ؟
 این در واقع حاکی از عدم درك مسئولیت است که انسان قلم بدست
 گرفته و بدون تحقیق و مطالعه قبلی " برای نوشتن بخود فشار آورد " .

قاعده ۴ - " پس از نوشتن چیزی باید لااقل دو بار آن را مرور
 کرد و کلمات ، جملات و پاراگرافهای غیرلازم را با تمام نیرو و
 بیرحمانه حذف نمود . تلخیص مدارک برای يك رمان به يك
 نوول بهتر است تا تبدیل مدارک برای يك نوول بيك رمان . "
 کنفسیوس توصیه می کرد : " دوبار فکر کنید " (۸) و حانیو نیز

می گفت: "موقتیت هر کاری مدیون تفکر است" (۹)، این ملاحظات مربوط به دوران قدیم است. امروز مسایل بقدری بغرنج شده‌اند که برای برخی از آنها حتی سه یا چهار بار تأمل نیز کافی نیست. لوسیون از "حد اقل دو بار مرور" صحبت کرد، ولی حد اکثر؟ او در این مورد چیزی نگفت. بعقیده من بدنیست که مقالات مهم قبل از انتشار دست کم پیش از ده بار قرائت گردند و بدقت دستکاری شوند. نوشتجات انعکاس اشیاء و پدیده‌های عینی هستند که بعلت بغرنجی و پیچیدگی آنها، باید چندین بار مطالعه شوند تا بتوان آنها را بدرستی منعکس ساخت؛ غفلت و عدم دقت در این امر نشانه بی‌اطلاعی از اصول اولیه نویسندگی است.

قاعده ۶ - "خودداری از اختراع صفت‌ها و یا اصطلاحات

مشابه که کسی جز مؤلف نمی‌فهمد."

ما اصطلاحات زیادی "اختراع" کرده‌ایم که "کسی نمی‌فهمد". جملاتی وجود دارند که طولشان تا چهل یا پنجاه کلمه میرسد و پراند از "صفت‌ها و یا اصطلاحات مشابه که کسی نمی‌فهمد". چه بسا کسانی که دائم از هواداری از لوسیون دم میزنند، ولی عملاً پشت باو میکنند! آخرین متن جزوه منتشره تز ششمین پلنوم ششمین دوره کمیته مرکزی حزب کمونیست چین درباره سبک ملی تبلیغات ما میباشد. این پلنوم در ۱۹۳۸ تشکیل گردید و در آن زمان ما چنین گفتیم: "هر صحبتی درباره مارکسیسم که در وراء خصوصیات چین باشد، مارکسیسم مجرد و میان‌تهی است." در اینجا ما میخواستیم بگوئیم که هرگونه سخن پرداززی پیموده درباره مارکسیسم باید منکوب شود؛ کمونیست‌هایی که در چین زندگی میکنند، بایستی مارکسیسم را در ارتباط با واقعیت

انقلاب چین مطالعه کنند .

در این گزارش گفته میشود :

الگوهای خارجی باید زدوده شوند ، از عبارات درون تهی و آبستراکت باید کاسته شود ، دگماتیسم باید از میان برداشته گردد و بعضی آنها باید سبک و روح نوین زنده چینی جایگزین گردد که مردم عادی چین دوستدار آنهاند . جدا کردن محتوی انترناسیونالیستی از شکل ملی آن فقط میتواند کار کسانی باشد که از انترناسیونالیسم بوئی نبرده‌اند ؛ ما بعکس باید ایندو را بطور فشرده بهم پیوند دهیم . در این مورد در صفوف ما اشتباهات جدی وجود دارند که باید مجدانه بر آنها فایق گردیم .

این سند ما را به زدودن الگوهای خارجی دعوت میکند ، ولی عملاً برخی از رفقا هنوز به نشر آن ادامه میدهند . این سند خواستار آنست که از عبارات درون تهی و آبستراکت کاسته شود ، ولی بعضی از رفقا مصرانه بر آنها میافزایند . این سند میخواهد که دگماتیسم از میان برداشته گردد ، ولی بعضی از رفقا میخواهند آنرا نزد خود نگهدارند . بطور خلاصه ، عده زیادی این گزارش مصوب ششمین پلنوم را از يك گوش گرفته و از گوش دیگر در میکنند ، گوئی اینکه مصمم اند با آن مخالفت کنند .

کمیته مرکزی تصمیم گرفته است که سبک الگوسازی حزبی ، دگماتیسم و غیره را از میان بردارد ، و درست بهمین جهت من به تفصیل در این باره صحبت کردم . امیدوارم رفقا درباره گفته‌های من فکر کنند ، آنرا تحلیل نمایند ، و هرکس مورد خاص خود را مطالعه کند . هر يك از ما باید وضع خود را بدقت بررسی کند ، نکاتی را که روشن کرده است با

دوستان نزدیک و رفقای محیط خود مورد بحث قرار دهد و عیب‌های خود را واقعاً اصلاح نماید .

یادداشتها

- ۱ - الگوهای خارجی بعد از جنبش ۴ مه از طرف روشنفکران کم‌مایه بورژوائی و خرده بورژوائی پرورش و رواج یافت که مدت زیادی در صفوف فرهنگ انقلابی جریان داشت . لوسیون در بسیاری از آثار خود علیه این الگوها که در صفوف فرهنگ انقلابی رخنه کرده بود ، سخن گفته و آنرا با این عبارات محکوم کرد : " سبک الگوسازی اعم از کهنه یا نو باید کاملاً محو گردد ، . . . بطور مثال اگر برای بیان حوادث و پدیده‌های نوین روز بجای استفاده از فرمولهای مشتق از علم ، بطرز کنکرت و طبق مقتضیات واقعیت ، کاری جز ' ناسزا ' ، ' ارباب ' و حتی ' ایراد حکم ' نکنند و اگر برونویس کردن فرمولهای آماده و استفاده بجا و بیجا از آنها اکتفا کنند ، این خود نیز يك نوع سبک الگوسازی است . " (رجوع شود به « پاسخ به جو سیو سیا »)
- ۲ - مراجعه شود به « مسایل استراتژی در جنگ انقلابی چین » یادداشت ۳۸ ، « منتخب آثار مائو تسه دون » ، جلد اول .
- ۳ - عنوان رساله‌ایست که لوسیون در سال ۱۹۳۲ نوشته و متعلق است به کلکسیون « دیالکت شمال با لهجه جنوب » ، « کلیات لوسیون » ، جلد پنجم .
- ۴ - « بیه سان » در شانگهای به ولگردهائی میگفتند که تن بهیچ کار مفیدی نمیدادند ، از راه گدائی و دله دزدی زندگی میکردند . آنها عموماً خیلی لاغر بودند .
- ۵ - مراجعه شود به « تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی (دوره مختصر) » ، فصل اول ، بخش سوم .
- ۶ - مراجعه شود به پایان سخن گورکی دیمیتروف در هفتمین کنگره کمیترن تحت عنوان « برای وحدت طبقه کارگر علیه فاشیسم » ، قسمت ۶ « خط مشی صحیح بتنهائی کفایت نمیکند » .
- ۷ - مجله ماهیانه « دب اکبر » از طرف اتحادیه نویسندگان چپ چین

در سالهای ۱۹۳۱ - ۱۹۳۲ منتشر میشد . « پاسخ به هیئت تحریریه مجله "دب اکبر" » جزو مجموعه « دو دل » است ، « کلیات لوسیون » ، جلد چهارم .

۸ - مراجعه شود به « سخنان کنفسیوس » ، کتاب پنجم ، « گون یه چان » .

۹ - حان یو (۷۶۸ - ۸۲۴) نویسنده معروف سلسله تان بود . وی در اثر خود « درباره اصول علم » چنین مینویسد : " موفقیت هر کاری مدیون تفکر است و ناکامی آن مدیون بی فکری . "

سخنرانی‌ها در محفل ادبی و هنری پین ان

(۱۹۴۲ م)

پیشگفتار

(۱۹۴۲ م ۲)

رفقا ! شما امروز باین جلسه دعوت شده‌اید تا در باره ارتباط کار ادبی و هنری با کار انقلابی بمفهوم کلی و عمومی آن تبادل نظر کنید . ما میخواهیم وسائلی فراهم آوریم که ادبیات و هنر انقلابی بتواند بطور صحیح و سالم رشد و تکامل کند و بسایر رشته‌های فعالیت انقلابی کمک ثمربخش برساند تا اینکه بتوانیم بر دشمن ملت خویش فائق آئیم و امر نجات ملی را بانجام برسانیم .

ما برای آزادی خلق چین در چندین جبهه مختلف به نبرد مشغولیم که دو جبهه از آنها عبارتند از : جبهه قلم و جبهه شمشیر ، یعنی جبهه فرهنگی و جبهه نظامی . ما برای غلبه بر دشمن باید در درجه اول بارتش تکیه کنیم که تفنگ در دست دارد . اما این ارتش بتنهائی کافی نیست ؛ ما باید ارتش فرهنگی نیز داشته باشیم - ارتشی که برای وحدت دادن بصفوف خود و غلبه بر دشمن ضرور است . از زمان جنبش ۴ مه چنین ارتشی در چین شکل گرفت و بانقلاب چین یاری داد ، باین طریق که قلمرو فرهنگ فتودالی چین و فرهنگ کمپرادوری را که پاسخگوی

نیازسندهای تجاوز اسپریالیستی است ، بتدریج محدود نمود و نیروهای آنها تضعیف کرد . امروز ارتجاع چین در مقابله با فرهنگ نوین ، وسیله دیگری جز "جواب کیفیت با کمیت" ندارد . بعبارت دیگر ، مرتجعین پول فراوان دارند و با وجود اینکه نمیتوانند چیز ارزنده‌ای بیافرینند ، سخت در تلاشند تا بر تعداد ساخته‌های خود هر چه بیشتر بیفزایند . از زمان جنبش ۴ مه ، ادبیات و هنر بصورت بخش مهم و پر از موفقیت جبهه فرهنگ درآمده است . جنبش ادبی و هنری انقلابی در دوره جنگ داخلی ده ساله بسط و تکامل بسیار یافت . این جنبش همپای جنگ انقلابی در همان جهت کلی به پیش رفت ، اما این دو ارتش همزاد در کارهای عملی خود با یکدیگر پیوند نداشتند ، زیرا که ارتجاع آنها را از یکدیگر منفرد کرده بود . از آغاز جنگ مقاوت ضد ژاپنی ، نویسندگان و هنرمندان انقلابی روز بروز بیشتر به یمن آن و سایر پایگاههای ضد ژاپنی روی میآوردند ، این نشانه بسیار خوبی است . اما ورود آنها باین پایگاهها هنوز بآن معنا نیست که آنها دیگر با توده‌های مردم این پایگاهها کاملاً در هم آمیخته‌اند . اگر ما بخواهیم در کار انقلابی خود به پیش برویم ، آمیختگی ایندو اسری ضرور است . منظور از اجتماع امروز ما درست اینستکه کاری کنیم که ادبیات و هنر به جزئی از مکانیسم عمومی انقلابی بدل شود ، بصورت سلاح نیرومندی برای وحدت و آموزش خلق ، برای کوبیدن و نابودی دشمن درآید ، به خلق یاری برساند تا يك دل و يك جان با دشمن نبرد کند . برای رسیدن باین منظور چه مسایلی را باید حل کرد ؟ بنظر من این مسایل عبارتند از : موضع طبقاتی نویسندگان و هنرمندان ، برخورد آنها ، مخاطبین آنها ، کار و آموزش آنها .

مسئله موضع طبقاتی . ما در موضع پرولتاریا و توده‌های مردم قرار گرفته‌ایم . این برای اعضای حزب کمونیست باین معنی است که باید در موضع حزب قرار گیرند ، خود را با روح حزبی بار آورند ، و با سیاست حزب وفق دهند . آیا در میان کارکنان ادبی و هنری ما کسانی هستند که هنوز درک صحیح و روشنی از این مسئله نداشته باشند ؟ بنظر من هنوز چنین کسانی هستند . عده زیادی از رفقای ما غالباً از موضع درست دور میشوند .

مسئله برخورد . هر برخورد مشخص نسبت باشیاء و پدیده‌های مشخص از موضع طبقاتی انسان ناشی میشود . مثلاً : اینکه آیا باید تمجید کرد یا افشاگری نمود ، مسئله‌ایست مربوط به برخورد . ما کدامیک از ایندو نوع برخورد را باید بپذیریم ؟ جواب من اینست که ما باید هر دو برخورد را بپذیریم . مطلب در اینجاست که سروکار ما با کیست . اشخاص بر سه گروهند : دشمنان ، متحدین ما در جبهه متحد ، و خودی‌ها یعنی توده‌های مردم و پیش‌آهنگ آنها . ما باید نسبت باین سه گروه سه برخورد مختلف داشته باشیم . در مورد دشمنان ما ، یعنی امپریالیستهای ژاپنی و کلیه دشمنان خلق ، وظیفه نویسندگان و هنرمندان انقلابی اینستکه درنده‌خوئی و اکاذیب آنها را افشا کنند و نشان دهند که آنها محکوم بشکست‌اند و از این طریق ارتش و مردم را که در برابر ژاپن بمقاومت برخاسته‌اند ، ترغیب کنند که برای از پای در آوردن دشمن يك دل و يك جان مصممانه به نبرد پردازند . در مورد متحدین گوناگون ما در جبهه متحد ، برخورد ما باید برخورد وحدت و انتقاد باشد — وحدت و انتقاد هر دو باید متنوع باشد . ما سباززه متحدین خود را برای مقاوت در برابر ژاپن تأیید میکنیم و دستاوردهایشانرا میستائیم .

اما اگر آنها در جنگ مقاومت فعال نباشند ، باید آنانرا مورد انتقاد قرار دهیم . ما باید هرکس را که علیه حزب کمونیست و خلق بمبارزه برخیزد و در راه ارتجاع هر روز گامهای تازهتری بردارد ، محکم بگوییم . بدیهی است که ما باید توده‌های مردم ، کار آنها ، نبرد آنها ، ارتش آنها و حزب آنها را تجلیل کنیم . مردم هم تقایصی دارند . در صفوف پرولتاریا اشخاص بسیاری هستند که افکار خرده بورژوائی خود را هنوز نگهداشته‌اند ؛ در نزد دهقانان و همچنین در نزد خرده بورژوازی شهری نیز به بسیاری از افکار و عقاید عقب‌مانده برمیخوریم ؛ این باری است که در مبارزه برای آنها ایجاد زحمت میکند . ما باید با صرف وقت و شکیبائی زیاد بآموزش و پرورش آنها بپردازیم ، بآنها یاری دهیم که این بار را بدور افکنند ، تقایص و خطاهای خود را رفع کنند تا بتوانند با گام‌های بلند به پیش بروند . آنها در جریان مبارزه تجدید تربیت یافته‌اند و یا در حال تجدید تربیت‌اند ؛ ادبیات و هنر ما باید پروسه این تجدید تربیت را توصیف کند . اگر آنها در خطاهای خود پافشاری نمایند ، ما نباید روی جهات منفی آنها زیاد انگشت بگذاریم و در نتیجه باشتباه آنها را بیاد تمسخر و استهزا بگیریم و یا حتی نسبت بآنان دشمنی ورزیم . نوشته‌های ما باید بآنها یاری دهد تا باهم متحد شوند ، پیشرفت کنند ، چون تنی واحد به پیش روند ، خویشن را از آنچه عقب مانده‌است ، برهانند و به آنچه انقلابی است ، بسط و تکامل بخشند ؛ نوشته‌های ما هرگز نباید نتیجه معکوس ببار آورند .

مسئله مخاطبین ، یعنی کسانی که آثار ادبی و هنری برای آنها ساخته میشود . طرح این مسئله در منطقه مرزی شنسی - گان سو - نین سیا و در پایگاههای ضد ژاپنی شمالی و مرکزی چین با طرح مسئله

در مناطق گویندگان متفاوت است و بطریق اولی با طرح مسئله در شانگهای قبل از جنگ مقاومت نیز فرق میکند. مخاطبین ادبیات و هنر انقلابی را در شانگهای آنزمان بطور عمده بخشی از دانشجویان، کارمندان ادارات و شاگردان دکاکین تشکیل میدادند. در مناطق گویندگان، دایره جویندگان آثار ادبی و هنری پس از آغاز جنگ مقاومت اندکی وسعت یافت، ولی ترکیب آن علی‌الاصول همچنان باقی ماند، زیرا که دولت در آنجا کارگران، دهقانان و سربازان را از دسترسی به ادبیات و هنر انقلابی برکنار نگه میداشت. در پایگاههای ما وضع کاملاً فرق میکند. در اینجا مخاطبین آثار ادبی و هنری کارگران، دهقانان، سربازان و کادرهای انقلابی هستند. در پایگاههای ما دانشجویان هم هستند، ولی آنها با دانشجویان نوع قدیم فرق میکنند؛ آنها یا کادر بوده‌اند و یا در آینده کادر خواهند شد. کادرهای گوناگون، رزمندگان در ارتش، کارگران در کارخانه‌ها و دهقانان در روستاها همینکه خواندن و نوشتن آموختند، کتاب و روزنامه میطلبند؛ بیسوادان نیز میخواهند به نمایش بروند، تابلوهای نقاشی تماشا کنند، آواز بخوانند و موسیقی بشنوند. اینها هستند کسانی که آثار ادبی و هنری ما برای آنها ساخته میشود. کادرهای خودمان را مثال بیاوریم، فکر نکنید که تعداد آنها کم است؛ تعداد آنها خیلی بیش از خوانندگان فلان اثری است که در مناطق گویندگان بچاپ میرسد. چاپ کتاب در این مناطق معمولاً بیش از دو هزار نسخه نیست و اگر دوبار تجدید چاپ را هم بحساب بیاوریم بیشتر از شش هزار نسخه نمیشود؛ حال آنکه در پایگاههای ما تعداد کادرهایی که خواندن میداند، هم اکنون فقط در ین ان به بیش از ده هزار نفر رسیده است. بعلاوه، بسیاری از آنها انقلابیون کارکشته‌ای

هستند که از نقاط مختلف کشور باینجا آمده‌اند و برای کار بمناطق مختلف خواهند رفت . از اینجهت اسر آموزش و پرورش آنها حائز اهمیت بسیار است . کارکنان ادبی و هنری ما باید در این مورد بخصوص خوب کار کنند . چون مخاطبین ادبیات و هنر ما کارگران ، دهقانان و سربازان و کادرهای آنها هستند ، لذا باید آنها را خوب بشناسیم و عمیقاً درک کنیم . برای درک و شناخت عمیق آنها ، برای درک و شناخت عمیق انواع مختلف اشخاص و پدیده‌ها در سازمانهای حزب و دولت ، در روستاها ، در کارخانه‌ها ، و در ارتش هشتم و ارتش چهارم جدید کوشش عظیمی لازم است . کار نویسندگان و هنرمندان ما آفرینش آثار ادبی و هنری است ، ولی مقدم‌ترین وظیفه آنان درک اشخاص و شناخت عمیق آنهاست . حال ببینیم وضع نویسندگان و هنرمندان ما از این حیث تاکنون بچه سنوال بوده‌است؟ من میخواهم بگویم که آنها فاقد شناخت و تفاهم بوده‌اند ؛ آنها مانند " قهرمانانی " بوده‌اند " که برایشان میدان نیست هنر خود را نمایش بدهند ". آنها چه چیزی را نمیشناسند ؟ آنها مردم را بخوبی نمیشناسند . نویسندگان و هنرمندان ما نه کسانی را که توصیف میکنند ، خوب میشناسند و نه مخاطبین خود را ، و گاهی بکلی با آنان بیگانه‌اند . آنها نه کارگران ، دهقانان و سربازان را خوب میشناسند و نه کادرها را . آنها چه چیزی را نمیفهمند ؟ آنها زبان مردم را نمیفهمند ، باین معنی که با زبان غنی و زنده توده‌ها بخوبی آشنا نیستند . از آنجا که عده زیادی از نویسندگان و هنرمندان از توده‌ها بریده‌اند و زندگیشان خالی است ، طبعاً با زبان خلق آشنا نیستند . از اینجهت آنها نه فقط بزبانی چیز مینویسند که بی‌رنگ و بوست ، بلکه غالباً تعبیرات ساختگی و عجیب و غریبی را داخلش میکنند که

فرسنگها از زبان مردم بدور است . بسیاری از رفقا دوست دارند که همیشه دم از "سبك توده‌ای" بزنند . ولی "سبك توده‌ای" یعنی چه؟ "سبك توده‌ای" یعنی اینکه افکار و احساسات نویسندگان و هنرمندان ما باید با افکار و احساسات توده‌های وسیع کارگران ، دهقانان و سربازان درهم آمیزد . برای این آمیختگی باید مجدانه زبان توده‌ها را آموخت . اگر قسمت عمده زبان توده‌ها بر شما نامفهوم باشد ، چگونه میتوانید از آفرینش ادبی و هنری سخن بگوئید؟ وقتیکه من از "قهرمانانی که برایشان میدان نیست هنر خود را نمایش دهند" صحبت میکنم ، منظورم اینستکه توده‌ها به سخنرانیهای غرای شما ارزش نمیگذارند . شما هر چه بیشتر خودتان را پرتجربه و باسابقه جلوه دهید ، هر چه بیشتر قیافه "قهرمان" بخود بگیرید و هر چه بیشتر در آب کردن کالاهای خود تلاش کنید ، توده‌ها از خرید آن بیشتر انزجار خواهند یافت . اگر میخواهید توده‌ها شما را درك کنند ، اگر میخواهید با توده‌ها جوش بخورید ، باید اراده کنید و از يك پروسه طولانی و حتی دردناك تجدید تربیت بگذرید . در اینجا من میخواهم تجربه خودم را در مورد چگونگی دگرگون شدن احساساتم در اختیار شما بگذارم . من بعنوان دانشجو وارد زندگی شدم و در مدرسه عادات و رسوم دانشجویی را فراگرفتم . من میپنداشتم اگر در برابر دانشجویان دیگر که هیچ باری را بر دوش و یا با دست خود حمل نمیکنند ، به کوچکترین کار بدنی پردازم ، مثلاً بساط سفرم را خودم حمل کنم ، از شخصیتم کاسته میشود . در آنزمان من فکر میکردم که در دنیا فقط روشنفکران یگانه مردم پاك و تمیز هستند و کارگران و دهقانان در مقایسه با آنان کم و بیش کشیف‌اند . ممکن بود لباس يك روشنفکر دیگر را بپوشم زیرا که

فکر میکردم پاک است ، ولی حاضر نبودم لباس يك کارگر یا دهقان را بر تن کنم زیرا که آنرا کثیف میدانستم . اما پس از آنکه انقلابی شدم و در میان کارگران ، دهقانان و سربازان ارتش انقلابی زندگی کردم ، بتدریج آنانرا شناختم و آنها هم رفته رفته مرا شناختند . آنگاه ، و فقط آنگاه بود که در احساسات بورژوائی و خرده بورژوائی که در مدارس بورژوائی بخورد من داده بودند ، تحولی بنیادی روی داد . من دریافتم که روشنفکرانی که تجدید تربیت نیافته اند ، در مقایسه با کارگران و دهقانان پاک نیستند و دریافتم که همان کارگران و دهقانان از همه پاکترند ، و آنها اگرچه دستهای چرکین دارند و پاهایشان به تاپاله آلوده است ، از همه روشنفکران بورژوا و خرده بورژوا پاکترند . این درست همان چیزی است که از تغییر احساسات ، تغییر از يك طبقه بطبقه دیگر فهمیده میشود . اگر نویسندگان و هنرمندان ما که از محافل روشنفکری میآیند ، بخواهند که آثارشان مورد قبول توده‌ها واقع شود ، باید افکار و احساسات خود را عوض کنند و تجدید تربیت یابند . بدون این تغییر ، بدون این تجدید تربیت ، بانجام هیچ کاری موفق نخواهند شد و بسان میخ چهار گوشي خواهند ماند که در سوراخ گرد فرو رود .

مسئله آخر مطالعه است که منظور من از آن مطالعه مارکسیسم - لنینیسم و جامعه است . کسانی که خود را نویسنده انقلابی مارکسیست میدانند ، و بویژه نویسندگانی که عضو حزب کمونیست هستند ، باید معلومات مارکسیستی - لنینیستی داشته باشند . مع هذا امروز رفقائی هستند که هنوز با مفاهیم اساسی مارکسیسم آشنائی کافی ندارند . مثلاً یکی از این مفاهیم عبارت از اینست که هستی تعیین کننده شعور

است و واقعیت عینی مبارزه طبقاتی و مبارزه ملی تعیین‌کننده افکار و احساسات ماست . معذک برخی از رفقای ما مسئله را معکوس مطرح میکنند و مدعی میشوند که در هر چیزی باید از "عشق" مبداء گرفت ، حال آنکه عشق نیز در جامعه طبقاتی هیچ چیز دیگری نمیتواند باشد مگر عشق طبقاتی . اما این رفقا در جستجوی عشقی هستند مافوق طبقات ، عشق مجرد و همچنین آزادی مجرد ، حقیقت مجرد ، سرشت مجرد انسانی وغیره . این امر نشان میدهد که آنها تحت تأثیر شدید بورژوازی قرار گرفته‌اند . این نفوذ را باید یکباره برانداخت و صدیقانه به مطالعه مارکسیسم - لنینیسم پرداخت . بدیهی است که کارکنان ادبیات و هنر باید آفرینش‌های ادبی و هنری را مطالعه کنند ، اما مارکسیسم - لنینیسم علمی است که آنها همه انقلابیون باید مطالعه کنند ، نویسندگان و هنرمندان مستثنی نیستند . آنها باید بمطالعه جامعه یعنی بمطالعه طبقات مختلف جامعه ، روابط متقابل و شرایط آنها ، چهره‌های آنها و روحیات آنها پردازند . فقط زمانیکه همه این مسایل را روشن سازیم ، ادبیات و هنر ما مضمونی غنی پیدا خواهد کرد و جهت‌گیری درستی خواهد یافت .

من امروز بعنوان افتتاح باب بحث به تذکار این مسایل بسنده میکنم و امیدوارم که شما همگی درباره این مسئله و مسایل دیگر مربوطه اظهار نظر کنید .

نتیجه‌گیری

(۲۳ مه ۱۹۴۲)

رفقا ! ما طی این ماه سه بار گرد هم آمدیم و در جستجوی حقیقت

بمباحثات پرشوری پرداختیم که در طول آن چندین ده نفر از رفقای حزبی و غیرحزبی صحبت کردند ، مسایل را بطور آشکار مطرح ساختند و بآنها شکل مشخص‌تری دادند . من معتقدم که جنبش ادبی و هنری ما در مجموع از این بحثها سود فراوان خواهد برد .

وقتی که ما در باره مسئله‌ای به بحث می‌پردازیم ، باید از واقعیت آغاز کنیم نه از تعاریف . این شیوه نادرستی است اگر در کتابهای درسی بجهتجوی تعاریف ادبی و هنری بر آئیم و سپس از آن تعاریف برای تعیین اصول رهنمای جنبش کنونی ادبی و هنری و یا برای قضاوت درباره نظریات و اختلافات اسروزی استفاده کنیم . ما مارکسیست هستیم و مارکسیسم بما می‌آسوزد که برای بررسی هر مسئله نه از تعاریف مجرد ، بلکه باید از واقعیت عینی آغاز کنیم و اصول رهنما ، سیاست و شیوه‌های خود را بیاری تحلیل این واقعیات بعین سازیم . ما باید در بحث کنونی خود درباره کار ادبی و هنری نیز بدین سان عمل کنیم .

واقعیاتی که اسروز در برابر ما قرار دارند ، کدامند ؟ این واقعیات عبارتند از : جنگ مقاومت ضد ژاپنی که پنج سال است چین بدان مشغول است ؛ جنگ ضد فاشیستی در سراسر جهان ؛ تزلزل مالکان ارضی بزرگ و بورژوازی بزرگ در جنگ مقاومت ضد ژاپنی و سیاست آنها مبنی بر سرکوب بیرحمانه خلق ؛ جنبش انقلابی در ادبیات و هنر پس از جنبش ؛ مه - سه - سهم بزرگ این جنبش در انقلاب طی بیست و سه سال اخیر و نقایص متعدد آن ؛ پایگاههای دموکراتیک ضد ژاپنی ارتش هشتم و ارتش چهارم جدید و در آسپختن تعداد کثیری نویسنده و هنرمند در این پایگاهها با دو ارتش مذکور و با کارگران و دهقانان ؛

اختلاف بین نویسندگان و هنرمندان مناطق پایگاهی و نویسندگان و هنرمندان مناطق گومیندان بر سر محیط کار و وظایف ؛ مسایل مورد اختلاف درباره کار ادبی و هنری در بین آن و سایر پایگاههای ضد ژاپنی. اینها واقعیات موجود انکارناپذیری هستند که ما باید در پرتو آنها مسایل خویش را مورد بررسی قرار دهیم .

پس گره موضوع در کجاست ؟ بعقیده من گره موضوع بطور اساسی عبارتست از مسئله خدمت به توده‌ها و اینکه چگونه باید به توده‌ها خدمت کرد . تا زمانیکه ایندو مسئله حل نشود و یا اینکه بدرستی حل نشود ، نویسندگان و هنرمندان ما با محیط و وظایف خویش بخوبی جور نخواهند شد و لاجرم بیک رشته دشواریهای داخلی و خارجی بر خواهند خورد . من در نتیجه گیری خودم علی‌الاصول بر روی ایندو مسئله تکیه خواهم کرد و در ضمن بمسایل دیگری که با آنها در ارتباطند ، خواهم پرداخت .

۱

نخستین مسئله اینستکه ادبیات و هنر ما در خدمت چه کسی باید باشد ؟

در واقع این مسئله از مدت‌ها پیش بوسیله مارکسیست‌ها و بویژه بوسیله لنین حل شده‌است . لنین در سال ۱۹۰۵ تأکید کرد که هنر و ادبیات ما باید " به میلیون‌ها میلیون مردم زحمتکش خدمت کند " (۱) . ظاهراً از نظر رفقائی که در پایگاههای ضد ژاپنی در زمینه ادبیات و هنر کار میکنند ، این مسئله از مدت‌ها پیش حل شده و نیازی بطرح دوباره آن نیست . ولی در واقع اینطور نیست . بسیاری از رفقا هنوز راه حل

روشن و صریحی برای این مسئله نیافته‌اند . از اینجهت احساسات و عواطفشان ، آثارشان ، رفتارشان و نظراتشان درباره اصول رهنمون ادبیات و هنر ناگزیر کم و بیش از نیازسندیهای توده‌ها ، نیازسندیهای مبارزه عملی جدا مانده‌است . البته در میان عده کثیر فرهنگیان ، نویسندگان ، هنرمندان و سایر کارکنان ادبیات و هنر که در کنار حزب کمونیست ، ارتش هشتم و ارتش چهارم جدید در مبارزه عظیم نجاتبخش شرکت میجویند ، ممکن است بعضی‌ها فرصت طلب باشند که بطور موقتی با ما بمانند ، اما اکثریت قاطع آنها همه نیروی خویش را در راه هدف مشترک بکار انداخته‌اند . در اثرکوشش آنهاست که در زمینه ادبیات ، تئاتر ، موسیقی و هنرهای زیبا موفقیت‌های بزرگی حاصل شده‌است . عده زیادی از این نویسندگان و هنرمندان پس از در گرفتن جنگ مقاوست وارد کار شده‌اند ؛ بسیاری از آنان مدت‌ها پیش از وقوع این جنگ برای خدمت به انقلاب پا نهاده‌اند ، هزاران دشواری و رنج کشیده‌اند و با فعالیت و آثار خود توده‌های وسیع را تحت تأثیر قرار داده‌اند . پس چرا ما میگوئیم که حتی بین این رفقا نیز بعضی‌ها هنوز به حل روشن و صریحی برای این مسئله توفیق نیافته‌اند که ادبیات و هنر باید در خدمت چه کسی باشد ؟ آیا میتوان تصور کرد که هنوز در بین آنها کسانی یافت میشوند که بگویند ادبیات و هنر انقلابی باید نه در خدمت توده‌های وسیع خلق بلکه در خدمت استثمارگران و ستمکاران قرار گیرد ؟

البته ادبیات و هنری نیز وجود دارد که در خدمت استثمارگران و ستمکاران است . ادبیات و هنری که برای طبقه مالکان ارضی ساخته شده ، ادبیات و هنری است فئودالی . ادبیات و هنر طبقه حاکم در عصر

فتودالی چین از آنجمله بوده‌است و اینگونه ادبیات و هنر تا امروز هم نفوذ فوق‌العاده‌ای در چین دارد. ادبیات و هنری که برای بورژوازی ساخته شده، ادبیات و هنر بورژوائی است. اشخاصی مانند لیان شی چیو (۲) که مورد انتقاد کوبنده لوسیون قرار گرفت، گرچه ادعا میکنند که ادبیات و هنر مافوق طبقات است، ولی آنها در واقع له ادبیات و هنر بورژوائی و علیه ادبیات و هنر پرولتاریائی موضع میگیرند. ادبیات و هنر دیگری نیز وجود دارد که در خدمت امپریالیست‌هاست - مثلاً آثار جو زوه ژن، جان زی پین (۳) و امثالهم - و ما آنها ادبیات و هنر خائنین بمیهن مینامیم. نزد ما ادبیات و هنر در خدمت گروه‌هایی نیست که در بالا نام برده شد، بلکه در خدمت خلق است. ما قبلاً گفتیم که فرهنگ نوین چین در مرحله کنونی فرهنگ ضد امپریالیستی و ضد فتودالی توده‌های وسیع مردم است که رهبری پرولتاریا در آمده‌اند. امروز هر چیز که اصالتاً توده‌ای باشد، ضرورتاً از طرف پرولتاریا رهبری میشود. هر آنچه که تحت رهبری بورژوازی است، ممکن نیست متعلق به توده‌ها باشد. این مطلب در مورد ادبیات و هنر نوین نیز که عناصری از فرهنگ نوین‌اند، صدق میکند. ما باید میراث پرغنا و بهترین سنتهای ادبیات و هنر را که از ایام قدیم چین و کشورهای خارجی بما رسیده‌اند، حفظ کنیم ولی با این هدف که آنها را در خدمت توده‌های مردم بگذاریم. ما از اینکه شکل‌های ادبی و هنری گذشته را مورد استفاده قرار دهیم، بهیچوجه روگردان نیستیم؛ ولی این شکل‌ها درست پس از آنکه در دست ما از نو ساخته شده و مضمون نوینی یافتند، انقلابی خواهند شد و در خدمت خلق قرار خواهند گرفت.

حال ببینیم توده‌های مردم کیستند؟ وسیع‌ترین توده‌های مردم که

بیش از ۹۰ درصد جمعیت ما را تشکیل می‌دهند عبارتند از کارگران ، دهقانان ، سربازان و خرده بورژوازی شهری . از اینجمله ادبیات و هنر ما در درجه اول برای کارگران است ، یعنی برای طبقه‌ای که انقلاب را رهبری میکند . در درجه دوم برای دهقانان که پرشمارترین و مصمم‌ترین متحدین ما در انقلاب‌اند . در درجه سوم برای کارگران و دهقانان مسلح ، بعبارت دیگر ، برای ارتش هشتم و ارتش چهارم جدید و سایر واحدهای مسلح خلق که نیروهای عمده جنگ انقلابی را تشکیل می‌دهند . در درجه چهارم برای توده‌های زحمتکش خرده بورژوازی شهری و روشنفکران خرده بورژوا که متحدین ما در انقلاب‌اند و میتوانند مدت مدیدی با ما همکاری کنند . این چهار گروه اکثریت عظیم ملت چین و وسیع‌ترین توده‌های مردم را تشکیل می‌دهند .

پس ادبیات و هنر ما باید در خدمت چهار گروهی باشد که در بالا شمردیم . ما برای اینکه بآنها خدمت کنیم ، باید در موضع پرولتاریا قرار گیریم نه در موضع خرده بورژوازی . امروز نویسندگانی که به موضع اندیویدوالیستی و خرده بورژوائی چسبیده‌اند ، ناتوان از آنند که واقعاً به توده‌های انقلابی کارگران ، دهقانان و سربازان خدمت کنند زیرا که توجه آنها بطور عمده به عده قلیل روشنفکران خرده بورژوا معطوف است . اینست دلیل قاطعی که چرا بعضی از رفقای ما نمیتوانند این مسئله را که ادبیات و هنر ما در خدمت چه کسی باید باشد ، بطور صحیح حل کنند . من درباره جنبه تئوریک این مسئله صحبت نمیکنم . هیچکس در صفوف ما ، در تئوری یا در سخن ، نمیگوید که اهمیت توده‌های کارگران ، دهقانان و سربازان از روشنفکران خرده بورژوا کمتر است . من میخواهم در اینجا از آنچه در عمل و فعالیت رفقا میگذرد ، صحبت کنم .

آیا رفقا در عمل و فعالیت خود به روشنفکران خرده بورژوا بیشتر از کارگران، دهقانان و سربازان اهمیت نمیدهند؟ بنظر من بیشتر اهمیت میدهند. بسیاری از رفقا بجای اینکه این روشنفکران را هدایت کنند تا همراه خود به توده‌های کارگران، دهقانان و سربازان نزدیک شوند، در مبارزه عملی توده‌ها شرکت کنند، به ترسیم چهره توده‌ها و آموزش آنها سبادت ورزند، بیشتر بمطالعه روشنفکران خرده بورژوا و به تحلیل روحيات آنها سپردازند و بخصوص ترجیح میدهند که این روشنفکران را ترسیم کنند، تقایص آنها را بپوشانند و تبرئه‌جوئی کنند. بسیاری از رفقای ما که از خرده بورژوازی برخاسته‌اند و خودشان روشنفکرند، فقط از میان روشنفکران دوست میگیرند و تمام توجهشان معطوف بمطالعه و توصیف اینان است. اگر این رفقا از موضع پرولتاریا بمطالعه و ترسیم روشنفکران سپرداختند، حق با آنها بود. ولی چنین نیست یا لااقل کاملاً چنین نیست. آنها در موضع خرده بورژوازی قرار میگیرند و آثاری خلق میکنند که نوعی بیان خود خرده بورژوازی است - تعداد کثیری از آثار ادبی و هنری آنها گواه بر این مدعاست. این رفقا در بسیاری از موارد علاقه فراوانی به روشنفکران دارای منشاء خرده بورژوازی ابراز میدارند تا حدیکه تقایص آنها را مورد لطف قرار میدهند و یا حتی این تقایص را ستایش میکنند. از طرف دیگر این رفقا با توده‌های کارگران، دهقانان و سربازان بندرت در تماس می‌آیند، آنها را درک نمیکند، بمطالعه آنها نمیپردازند، در میان آنها دوستان صمیمی ندارند و از ترسیم آنها عاجزانند؛ اگرهم دست بترسیم آنها بزنند، لباس انسان زحمتکش ولی چهره يك روشنفکر خرده بورژوا را میکشند. این رفقا از بعضی جهات کارگران، دهقانان، سربازان و کادرفهائی را که از

صفوف آنان برخاسته‌اند دوست دارند ، ولی بعضی مواقع و از جهات دیگر آنها را دوست ندارند ، احساسات آنها ، حرکات آنها ، همچنین ادبیات و هنر آنها را که هنوز در نطفه است (مانند روزنامه‌های دیواری ، نقاشی‌های دیواری ، آوازهای فلکور و داستان‌های فلکور و غیره) دوست ندارند . البته آنها بعضی مواقع نیز باین چیزها علاقه نشان می‌دهند ، ولی این فقط وقتی است که در پی چیز نوئی میگردند ، چیزی که بتوانند آثار خویش را با اقتباس از آن آرایش دهند و یا اینکه حتی مجذوب بعضی از جنبه‌های عقب‌مانده این ادبیات و هنر میشوند . این رقبا گاهی صریحاً این چیزها را تحقیر میکنند و بآنچه که به روشنفکران خرده بورژوا و حتی به بورژوازی متعلق است ، روی می‌آورند . پای این رقبا هنوز در سرزمین روشنفکران خرده بورژوازی میخکوب است و یا به بیان زیباتر ، هنوز در ژرفای روح آنها کاخ امپراطوری روشنفکران خرده بورژوائی پا برجاست . پس این مسئله که ادبیات و هنر در خدمت کیست ، در نزد این رقبا هنوز حل نشده و یا هنوز صریحاً حل نشده‌است . این امر تنها در مورد کسانی که بتازگی به این آمده‌اند ، صادق نیست ؛ حتی در میان رفقائی که در جبهه بودند و هم اکنون چند سال است که در مناطق پایگاهی ما و در ارتش هشتم و ارتش چهارم جدید مشغول کارند ، نیز فراوان‌اند افرادی که این مسئله هنوز برایشان کاملاً حل نشده‌است . برای اینکه این مسئله کاملاً حل شود ، زمان لازم است — لااقل هشت تا ده سال . معذک حتی اگر مدت مدیدی هم لازم باشد ، ما موظفیم که این مسئله را حل کنیم و آنرا بطور صریح و قطعی حل کنیم . کارکنان ادبی و هنری ما باید از عهده این وظیفه برآیند و موضع خود را تغییر دهند ؛ آنها باید بتدریج بسمت کارگران ، دهقانان

و سربازان ، بسمت پرولتاریا گام نهند ، از این راه که بمیان آنها بروند ، خود را در قلب مبارزه عملی بیندازند ، و مارکسیسم و جامعه را مطالعه کنند . فقط باین طریق است که ما میتوانیم ادبیات و هنری بیافرینیم که واقعاً در خدمت کارگران ، دهقانان و سربازان باشد — ادبیات و هنر اصیل پرولتاریائی .

این مسئله که ادبیات و هنر در خدمت چه کسی باید باشد مسئله‌ایست اساسی و اصولی . مشاجرات و اختلاف نظرها ، مخالفت‌ها و نفاق‌هایی که در گذشته در میان برخی از رفقا ظهور کرده بود ، مربوط باین مسئله اساسی و اصولی نبوده بلکه بمسائلی مربوط بوده‌است که بیشتر فرعی و حتی به مسائلی که فاقد هرگونه جنبه اصولی بوده‌اند . ولی طرفین بحث در مورد این مسئله اصولی بهیچوجه اختلافی باهم نداشته‌اند ، بلکه بعکس آنها در این مورد تقریباً اتفاق نظر کامل داشته‌اند ، یعنی در واقع هر دو طرف تا حدی گرایش داشتند باینکه کارگران ، دهقانان و سربازان را کوچک بشمارند و برکنار از توده‌ها بمانند . وقتیکه من میگویم ” تا حدی ” باین علت که بطور کلی اگر این رفقا کارگران ، دهقانان و سربازان را کوچک شمرده‌اند و اگر از توده‌ها برکنار مانده‌اند ، مثل آن نیست که در نزد گومیندان دیده میشود . ولی در هر صورت چنین گرایشی وجود دارد . تا زمانیکه این مسئله اساسی حل نشود ، حل بسیاری از مسایل دیگر دشوار خواهد بود . بعنوان نمونه ، سکتاریسم در محافل ادبی و هنری را در نظر بگیریم . این نیز مسئله‌ای اصولی است ، ولی سکتاریسم را فقط میتوان از این طریق برانداخت که شعار ” خدمت به کارگران و دهقانان ” ، ” خدمت به ارتش هشتم و ارتش چهارم جدید ” ، شعار ” رفتن بمیان توده‌ها ”

مطرح شود و دقیقاً بمرحله عمل در آید ، و گرنه مسئله سکتاریسم هرگز حل نخواهد شد . لوسیون گفته است : " شرط ضرور وجود جبهه متحد داشتن هدف مشترك است عدم وحدت در جبهه ما نشان میدهد که ما نتوانسته‌ایم هدف مشترکی برای خود معین کنیم ، و دیگر اینکه بعضی اشخاص یا فقط برای گروههای کوچک و یا در واقع فقط برای خود کار میکنند . اگر منظور همه ما خدمت به توده‌های کارگر و دهقان باشد ، بدون شك جبهه ما وحدت خواهد یافت . " (۴)

این مسئله که در آنوقت در شانگهای مطرح بود ، اینک در چون چینگ نیز مطرح است . در اینگونه نقاط حل کامل این مسئله بسیار دشوار است زیرا که حکمرانان نویسندگان و هنرمندان انقلابی را سرکوب میکنند و آزادی رفتن بمیان توده کارگران ، دهقانان و سربازان را از آنها سلب مینمایند . وضع ما در اینجا کاملاً طور دیگر است . ما مساعی نویسندگان و هنرمندان انقلابی را در برقراری پیوند نزدیک با کارگران ، دهقانان و سربازان تشویق میکنیم ، ما بانها آزادی کامل میدهیم که بمیان توده‌ها بروند و ادبیات و هنر انقلابی اصیل بوجود آورند . از اینجهت این مسئله در نزد ما نزدیک بحل است . اما اینکه حل مسئله نزدیک است ، بآن معنی نیست که حل کامل و قطعی مسئله بدست آمده است . اگر ما از لزوم مطالعه مارکسیسم و جامعه صحبت میکنیم ، درست بمنظور نیل بحل کامل و قطعی این مسئله است . منظور ما از مارکسیسم ، مارکسیسم زنده است که در زندگی و در مبارزه توده‌ها نقش مؤثری ایفا میکند ، نه مارکسیسم صرفاً زبانی . اگر مارکسیسم صرفاً زبانی به مارکسیسم در زندگی واقعی در آید ، آنگاه دیگر جایی برای سکتاریسم باقی نخواهد ماند و نه فقط مسئله سکتاریسم ، بلکه بسیاری از مسایل

دیگر را نیز میتوان حل کرد .

۲

پس از حل مسئله " بچه کسی باید خدمت کرد " ، مسئله " چگونه باید خدمت کرد " ، پیش میآید ، یا بقول بعضی از رفقا : آیا باید کوشش‌های خود را در راه ارتقاء سطح ادبیات و هنر بکار ببریم یا در راه توده‌ای کردن آنها ؟

در گذشته برخی از رفقا تا حدی و حتی گاهی تا حد زیادی به توده‌ای کردن ادبیات و هنر کم‌بها میدادند و یا آنرا از دیده فرو میگذاشتند . آنها بارتقاء سطح ادبیات و هنر بیش از حد اهمیت میدادند . بدیهی است که ارتقاء سطح ادبیات و هنر را باید تأکید کرد ، ولی خطاست اگر این کار بطور يك جانبه و منفرد انجام گیرد و به مبالغه برسد . فقدان حل دقیق و روشن مسئله " برای چه کسی " که من در بالا بآن اشاره کردم ، در این رابطه نیز ظاهر میشود . این رفقا بعلت اینکه مسئله " برای چه کسی " را روشن نساخته‌اند ، ملاک صحیحی برای تشخیص آنچه که " توده‌ای کردن " و " ارتقاء سطح " سیناسند ، در دست ندارند و بطریق اولی نمیتوانند رابطه صحیح میان ایندو را دریابند . از آنجا که ادبیات و هنر ما علی‌الاصول در خدمت کارگران ، دهقانان و سربازان است ، توده‌ای کردن باین معنی است که آنها را در میان کارگران ، دهقانان و سربازان توده‌ای کنیم و بالا بردن سطح بمعنای آنستکه سطح کنونی کارگران ، دهقانان و سربازان را سبدا قرار دهیم و از آن بالاتر برویم . چه چیزی را ما باید در میان کارگران ، دهقانان و سربازان توده‌ای کنیم ؟ آیا آنچه را که موافق نیازمندیها و مورد

قبول طبقه فئودال مالکان ارضی است ؟ یا آنچه را که موافق نیازمندیها و مورد قبول بورژوازی است ؟ یا آنچه را که موافق نیازمندیها و مورد قبول روشنفکران خرده بورژوائی است ؟ نه ، هیچیک از اینها را . ما فقط آن چیزی را باید توده‌ای کنیم که کارگران ، دهقانان و سربازان نیاز دارند و میتوانند باسانی قبول کنند . از اینجهت پیش از آنکه بکار آموزش کارگران ، دهقانان و سربازان دست بزنیم ، باید از آنها بیاموزیم . این بویژه در مورد ارتقاء سطح صادق است . برای اینکه چیزی را بالا ببریم ، باید از جایی حرکت کنیم که آن چیز قرار دارد . مثلاً برای اینکه يك سطح آب را بلند کنیم ، آیا جز اینست که آنرا از روی زمین برمی‌داریم ؟ مگر ممکن است سطح را از هوا بلند کنیم ؟ پس برای اینکه سطح ادبیات و هنر را بالا ببریم ، از کجا باید حرکت کنیم ؟ از سطح طبقه فئودال ؟ یا از سطح بورژوازی ؟ و یا از سطح روشنفکران خرده بورژوا ؟ نه ، از هیچیک از این سطح‌ها ، فقط باید از سطح توده کارگران ، دهقانان و سربازان حرکت کنیم . این بهیچوجه بآن معنا نیست که ما باید سطح کارگران ، دهقانان و سربازان را به " ارتفاع " سطح طبقه فئودال ، بورژوازی و یا روشنفکران خرده بورژوا برسانیم ، بلکه بمعنای آنستکه ما باید سطح ادبیات و هنر را در جهتی که کارگران ، دهقانان و سربازان پیش می‌روند ، در جهتی که پرولتاریا به پیش میرود ، بالا ببریم . در اینجا دوباره وظیفه آموختن در مکتب کارگران ، دهقانان و سربازان مطرح میشود . فقط با حرکت از سطح کارگران ، دهقانان و سربازان است که ما میتوانیم درك صحیحی از توده‌ای کردن ادبیات و هنر و بالا بردن سطح آنها بیابیم و رابطه صحیح میان آندو را پیدا کنیم . سرچشمه کلیه رشته‌های ادبیات و هنر در آخرین تحلیل چیست ؟

آثار ادبی و هنری بمثابة شکل‌های ایدئولوژیک ، محصول انعکاس زندگی اجتماعی معینی در مغز انسان هستند . ادبیات و هنر انقلابی عبارتست از محصول انعکاس زندگی مردم در مغز نویسنده یا هنرمند انقلابی . زندگی مردم همیشه بصورت معدنی است از مصالح اولیه ادبیات و هنر - مصالح بحالت طبیعی ، مصالح کار نشده ، ولی در عوض جاندارترین ، غنی‌ترین و اساسی‌ترین چیزی است که میتوان یافت ؛ و در این مفهوم هر ادبیات و هنری در برابر این مصالح بیرونق است ؛ این مصالح سرچشمه یگانه و لایزال هر ادبیات و هنر است - سرچشمه یگانه زیرا تنها سرچشمه ممکن است و سرچشمه دیگری غیر از آن وجود ندارد . بعضی‌ها خواهند گفت : مگر ادبیات و هنری که در کتب و آثار باستانی و در کشورهای بیگانه دیده میشوند ، سرچشمه نیستند ؟ حقیقت اینست که آثار ادبی و هنری گذشته سرچشمه نیستند ، بلکه جویبارند ؛ این آثار با مصالحی که مؤلفان قدیم یا خارجی از زندگی مردم زمان و محل خود بدست آورده‌اند ، آفریده شده‌است . ما باید از میراث ادبیات و هنری که از گذشته بما رسیده ، هر آنچه را که خوب است ، بگیریم و آنچه را که مفید است ، بطور انتقادی فراگیریم و آنرا هنگامیکه با مصالح زندگی مردم زمان و محل خود به آفرینش آثار ادبی و هنری می‌پردازیم ، بعنوان سرمشق مورد استفاده قرار دهیم . در داشتن یا نداشتن چنین سرمشقی يك تفاوت هست و آن اینکه آیا اثر نویسنده و هنرمند تشکیل است یا نتراشیده ، ظریف است یا خشن ، دارای سطح عالی است یا سطح نازل ، تندتر تمام میشود یا کندتر . از اینجهت ما نباید میراث گذشتگان و خارجیان را ولو اینکه آثار فئودالی و بورژوائی باشند ، بدور افکنیم و از آموختن از آن اعراض کنیم . اما پذیرفتن

این میراث و سرسشق گرفتن از آن هرگز نباید جای آفرینش ادبی و هنری ما را بگیرد ؛ هیچ چیزی نمیتواند جانشین آن شود . نقل آثار گذشتگان و خارجیان و تقلید از آنها بدون هیچگونه انتقاد ، بمعنای گرفتار شدن به بی ثمرترین و زیانبخشترین دگماتیسم در زمینه ادبیات و هنر است . نویسندگان و هنرمندان انقلابی چین ، نویسندگان و هنرمندانی که نویدبخشانند ، باید بمیان توده ها بروند ؛ آنها باید طی مدتی طولانی بدون چون و چرا با جان و دل بمیان توده های کارگر ، دهقان و سرباز بروند ، از میان کوره آتشین مبارزه بگذرند ، بان سرچشمه یگانه خلاقیت ، بان سرچشمه ای که بوجه شگفت انگیزی غنی و پرمایه است ، روی آورند تا آنکه انواع و اقسام مردم ، کلیه طبقات ، کلیه توده ها ، کلیه شکل های شورانگیز زندگی و مبارزه ، کلیه مصالح خام ادبیات و هنر را از نظر بگذرانند ، درک کنند ، مطالعه نمایند ، تجزیه و تحلیل بعمل آورند . فقط پس از آنست که آنها میتوانند به آفرینش ادبی و هنری دست بزنند . کار شما در غیر اینصورت بی موضوع خواهد بود و در شمار آنکسانی در خواهید آمد که از نویسندگی و هنرمندی فقط ناسی دارند - از آن نوعی که لوسیون در وصیت نامه خود به پسرش قویاً توصیه میکرد که هرگز از آنها سرسشق نگیرد . (۵)

اگر چه زندگی اجتماعی انسانها یگانه سرچشمه ادبیات و هنر است و در مضمون بوجه غیر قابل قیاسی زنده تر و غنی تر از ادبیات و هنر است ، معهدا مردم تنها بزندگی قانع نیستند و میخواهند ادبیات و هنر هم داشته باشند . چرا ؟ زیرا که اگرچه زندگی و ادبیات و هنر هر دو زیبا هستند ، آن زندگی ایکه در آثار ادبی و هنری انعکاس مییابد ، میتواند و باید عالی تر ، پرتوان تر ، متسجم تر ، تیپیک تر از زندگی واقعی روزانه